در کلام حجة الاسلام غزالی رحمه الله و حکم سماع در دو باب یاد کنیم اول در بیان آنچه از وی حلال است و آنچه حرام است چنانک گفته شد
دوم در بیان آثار سماع و آداب آن بدانک در سماع سه مقام است اول فهم و آنگه وجد و آنگه حرکت و در هر یکی سخنی است اما فهم
اگر کسی سماع بطبع کند یا بر اندیشهٔ مخلوقی خسیس تر از آن بود که در فهم و حالت او سخن گویند و آنک غالب بروی اندیشهٔ دینی
باشد و حب حق سبحانه آن بر دو درجه بود یکی درجهٔ مرید باشد که ویرا در طلب خویش و سلوک راه خویش احوال مختلف باشد
از قبض و بسط و آسانی و دشواری و آثار قبول و رد و تعلق دل وی آن فرو گرفته باشد چون سخنی شنود در وی حدیث عتاب
و قبول و رد و وصل و هجر و قرب و بعد و رضا و سخط و امید و نومیدی و خوف و امن و وفا بعهد و بی عهدی و آنچه بدین ماند
باشد بر احوال خویش تنزیل کند و آنچه در باطن وی باشد بر افروختن گیرد و احوال مختلف در وی پدید آید و باشد که ویرا در
سماع اندیشها افتد که آن کفر باشد و در حق حق سبحانه چیزی سماع کند که آن محال باشد چنانک مثلا این بیت بشنود
ز اول بمنت میل بد آن میل کجاست ٭ امروز ملول گشتی از بهر چراست ٭ هر مریدی که اورا بدایت تیز و روان بوده باشد
آنگه ضعیف تر شده باشد پندارد که حق سبحانه را بوی میل و عنایتی بوده است و اکنون بگردیده است و این تغیر که در حق
حق سبحانه فهم کند کفر بود بلک باید که بداند که تغیر را بحق سبحانه راه نبود که حضرت او جل ذکره مغیر است نه متغیر باید که بداند
که صفت وی بگردید تا آن معنی که گشاده بود در حجاب شد و از جانب حق سبحانه هیچ منع و حجاب و ملال هرگز نباشد که درگاه
گشاده است بمثل چون آفتاب که نوری مبذول است مگر کسی که در پس دیواری شود و در حجاب افتد آنگاه تغیر در وی
آمده باشد نه در آفتاب باید که گوید ٭ خورشید بر آمد ای نگارا بیج و نرست ٭ بر بنده اگر نتابد ادبار منست ٭ باید که حوالهٔ
خویش باد بار خویش کند و بتقصیری که از وی رفته باشد نه بحق سبحانه و مقصود ازین مثال آنست که باید که هرچه صفات
نقص و تغیر است در حق خویش و نفس خویش فهم کند و هرچه جمال و جلال و وجود است در حق حق سبحانه فهم کند اگر این کسی که
ندارد از علم زود در کفر افتد و نداند و بدین سبب است که خطر سماع بر دوستی حق سبحانه عظیم است درجهٔ دیگر آن بود
که از درجهٔ مریدان در گذشته باشد و احوال و مقامات از پس پشت کرده بنهایت آن حال رسیده که آنرا فنا گویند و نیستی
گویند چون اضافت کنند بهرچه جز حق تعالی است و توحید گویند و یگانگی گویند چون بحق سبحانه اضافت کنند و سماع این
کس نه بر سبیل فهم معنی باشد بلکه چون سماع بوی رسد آن حالت نیستی و یگانگی بروی تازه شود و بکلی از خویشتن غایب شود
و ازین عالم بیخبر شود و باشد که اگر بمثل در آتش افتد خبر ندارد چنانک نوری رحمه الله در سماع بجایی در دوید که نی کشته بودند
و بدروده و نیها چون کارد تیز مانده و وی پای بر آنجا می نهاد و می رفت و همه پای وی ببرید و وی بیخبر بود و سماع این تمامتر
بود اما سماع مریدان بصفات بشریت آمیخته بود و این بود که ویرا بکلیت از خود بستانند چنانک آن زنان
که یوسف را علیه الصلوة والسلام دیدند همه خود را فراموش کردند و دست و پای ببریدند و باید که این نیستی را انکار نکنی
و نگویی که من ویرا همی بینم چگونه نیست شده است که وی نه آنست که تو وی بینی که آن شخص است و چون او بمیرد و نیست
شود حقیقت وی آن معنی لطیف است محل معرفت است و چون معرفت آمد همه چیزها از وی غایب شد همه در حق وی نیست شد
و چون از خود نیز بیخبر شد خود در حق خود نیست شد و باقی نماند جز ذکر حق سبحانه و چون جز ذکر حق تعالی نماند هرچه فانی
بود شد و هرچه باقی بود ماند و بس و معنی یگانگی این بود و چون جز حق را عز و جل نه بیند گوید خود همه اوست و من نه ام
یا خود گوید من اویم گروهی از اینجا غلط کرده اند و ازین بحلول عبارت کرده اند و گروهی باتحاد عبارت کرده اند و این همچنان
باشد که کسی هرگز آینه ندیده باشد در وی نگرد و صورت خویش بیند پندارد که وی در آینه فرود آمد یا پندارد که آن صورت
خود صورت آینه است که صفت آینه آنست که سرخ و سفید بود اگر پندارد که در آینه فرود آمد این حلول بود و اگر
پندارد که آینه خود صورت وی شد این اتحاد بود و هر دو غلط است بلک هرگز آینه صورت نشود و صورت آینه نشود
ولیکن چنان نماید و چنان پندارد کسی که کارها تمام نشناخته بود و شرح این در چنین کتاب دشوار توان گفت که علم دراز است
مقام دوم چون از فهم فارغ شد حالی است که پدید آید که آنرا وجد گویند و وجد یافتن بود و معنی آن بود که حالی
یافت که پیش ازین نبود و در حقیقت آن حالت سخن بسیار است که آن چیست و درست آنست که از یک نوع نبود

بلکه از انواع بسیار بود اما دو جنس باشد یکی از جنس احوال بود و یکی از جنس مکاشفات اما احوال چنان بود که صفتی از آن
بروی غالب شود و ویرا چون مستی گرداند و آن صفت گاه شوق بود و گاه خوف و گاه آتش عشق بود و گاه طلب بود و گاه اندوه
بود و گاه حیرت و گاه حسرت و اقسام این بسیارست اما این مقدار گفته آمد و چون غالبه شود آن آتش در دل دود آن بدماغ
شود و حواس ویرا غلبه کند تا نه بیند و نشنود چون خفته یا اگر بیند و شنود از آن غایب و غافل چون مست نوع دیگر مکاشفات
که چیزها نمودن گیرد از انواع صوفیان را باشد بعضی در مثال و بعضی صریح و اثر سماع دران از آن وجه است که دل را صافی کند و چون
آینه باشد که گرد بران نشسته باشد که پاک کنند از آن گرد تا صورت دروی پدیدار آید و هرچه از این معنی در عبارت توان
آورد علی باشد و قیاسی و مثالی و حقیقت آن جز آنکس را معلوم نبود که بدان رسیده بود آنگاه هرکسی را قدمگاه خویش معلوم
بود اگر در دیگری تصرف کند بقیاس قدمگاه خویش کند و هرچه بقیاس باشد از ذوق علم بود نه از ذوق ذوق اما این مقدار گفته
آمد تا کسانی که ایشان را این احوال بذوق نباشد باری باور کنند و انکار نکنند که انکار ایشان را زیان دارد و سخت ابله کسی
بود که پندارد که هرچه در گنجینهٔ وی نباشد در خزانهٔ ملوک نباشد و ابله تر آنکس بود که خویشتن را با مختصری خود بادشاهی
داند و گوید من خود همه رسیده ام و همه مرا هست و هرچه مرا نیست خود نیست و همه انکارها ازین دو نوع ابلهی خیزد و بدانکه
وجد باشد که بتکلف آرد و آن عین نفاق بود مگر آنکه بتکلف اسباب آن بردل می آرد تا باشد که حقیقت وجد پدید آید
و در خبر است چون قرآن شنوید بگریید و اگر گریستن نیاید تکلف کنید و معنی آنست که بتکلف اسباب حزن در دل آرید
و آن تکلف را اثرست و باشد که بحقیقت ادا کند سوال اگر کسی گوید که چون سماع ایشان حق است و از برای حق است
عز و علا باید که در دعوتها مقریان نشانندی و قرآن خوانندی نه قوالان که سرود گویند که قرآن کلام حق است سبحانه
سماع از وی اولیتر جواب آنست که سماع بر آیات قرآن بسیار بوده است و وجد از آن بسیار پدید آید و بسیار بوده که از سماع
قرآن بیهوش شوند و بسیار کس بوده است که دران حال جان بداده است و حکایات آن دراز شود و در کتاب احیا
بتفصیل گفته ایم اما سبب آنکه بدل مقری قوالان نشانند و بدل قرآن سرود پنج است اول آنکه قرآن همه با حال عاشقان
مناسبت ندارد که در قرآن قصهٔ کافران و حکم معاملهٔ اهل دنیا و چیزها دیگر بسیارست که قرآن شفاء همه اصناف خلق است
چون مقری مثلا این آیت بر خواند که مادر را از میراث ششی یک بود و خواهر را نیمه یا آنکه اگر زنی را شوهر بمیرد چهار ماه
و ده روز عدت باید داشت و امثال این این آتش عشق را تیز نگرداند مگر کسی که بغایت عاشق بود و از هر چیزی ویرا سماع
باشد اگرچه از مقصود دور بود و این چنین نادر بود سبب دوم آنکه قرآن بیشتر یاد دارند و بسیار خوانده باشند
و چه بسیار شنوده باشند آگاهی بدل ندهد در بیشتر احوال تا بینی که کسی اول بار شنود و بدان حال آید بار دوم آن حال
حاضر نیاید و سرود نو بر توان گفت و قرآن نو برنتوان خواند پس هرچه تازه اثر آن بیش بود سبب سیوم آنکه بیشتر
دلها حرکت نکند تا ویرا بالحان و وزن نجنبانند و برای اینست که بر حدیث سماع کم افتد بلکه بر آواز خوش افتد که موزون
و بالحان بود و آنگاه هر دستانی ورا اثری دیگر دارد و قرآن نشاید که در الحان افکنند و بر دستان راست کنند و در وی
تصرف کنند و چون بی الحان بود سخنی مجرد ماند مگر آتشی گرم باشد که بدان برافروزد سبب چهارم آنکه الحان را نیز مدد
باید داد باوازهای دیگر تا اثر بیشتر کند چون نای و دف و طبل و شاهین و غیر آن و این صورت هزل دارد و قرآن عین
جدّست و برا صیانت باید کرد از آنکه با چیزی یار کنند که در چشم عوام آن چیز صورت هزل دارد سبب پنجم آنکه
هرکسی را که حالتی بود حریص بود بر آنکه بیتی شنود موافق حال خود پس چون موافق نبود آنرا کاره بود و باشد که گوید
این بیت مگوی دیگری گوی و نشاید قرآن را در آن معرض آوردن که از آن کراهیت آید و باشد که همه آیتها موافق هرکسی
نباشد پس اگر بیتی موافق وی نباشد وی بر وفق حال خویش تنزیل کند که واجب که از شعر آن فهم کند که شاعر خواسته است
اما قرآن را نشاید که تنزیل کنی بر اندیشهٔ خویش و از معنی قرآن بگردانی بی دلیلی پس سبب اختیار مشایخ رحمهم الله قوال
را این بوده است که گفته آمد و حاصل این معانی بدو سبب آید یکی ضعف شنوندگان دیگر حرمت داشت قرآن تا در تصرف
اندیشه نیفتند مقام سیوم در سماع حرکت و رقص و جامه دراندن است و هرچه دران مغلوب بود و بی اختیار بود

بآن مأخوذ نبود و هرچه باختیار بود تا مردمان را نماید که وی صاحب حالت است و نباشد این حرام بود و عین نفاق بود
ابو القاسم نصرابادی رحمه الله گفت من میگویم که این قوم بسماع مشغول باشند بهتر از آنکه بغیبت ابو عمرو بن نجید رحمه الله
گفت هیهات یا ابا القاسم اگر سی سال غیبت کنند بهتر از آنکه در سماع حالتی نمایند بدروغ و بدانکه کاملتر آن بود
که سماع می شنود و ساکن می باشد که بر ظاهر وی پیدا نیاید و قوت وی چنان بود که خویشتن تواند نگاه داشت اما آن
حرکت و صعقه و گریستن همه از ضعف بود ولیکن چنین قوت کمتر باشد و تمامی معنی آنکه ابوبکر صدیق رضی الله عنه گفت
کنا کما کنتم حتی قست قلوبنا آن بود که قویت قلوبنا یعنی سخت و بقوت شد که طاقت آن داریم که خویشتن نگاه داریم
و چون عرب می آمدند در روزگار رسول صلی الله علیه وسلم و قرآن تازه می شنیدند می گریستند و احوال بر ایشان پدید می
آمد ابوبکر صدیق رضی الله عنه این سخن گفت یعنی ما همچنین بودیم چون شما اکنون دلها سخت شد یعنی با قرآن قرار گرفت و خو کرد
و آنکس که خویشتن نگاه نتواند داشت باید که تا بضرورت نرسد خویشتن نگاه می دارد و اما جامه دراندن باختیار
نشاید که آن ضایع کردن مال بود ولیکن چون مغلوب بود روا بود و هرچند جامه باختیار درد لیکن روا بود که اندران
اختیار مضطر باشد که چنان شود که اگر خواهد که نکند نتواند و نه هرچه بارادت و قصد بود آدمی دست از آن تواند داشت
همه وقتی چون چنین مغلوب بود مأخوذ نبود و رقص مباحست و رسول صلی الله علیه وسلم علی را رضی الله عنه گفت تو از منی و من
از تو از شادی این رقص کرد و چند بار پای بر زمین زد چنانکه عادت عرب باشد که در نشاط و شادی کنند و جعفر را
رضی الله عنه گفت تو بمن مانی بخلق و خلق وی نیز از شادی رقص کرد و زید بن حارثه را رضی الله عنه گفت تو برادر مایی و مولای
مایی وی نیز از شادی رقص کرد پس اگر کسی گوید این حرام است خطا میگوید بلکه غایت این است که بازی بود و بازی حرام
نیست بلطیت و کسی که رقص کند بدان سبب که تا آن حالت که در دل وی است و پیدا آید قوی تر شود این خود محمود بود
و اما آداب سماع بدانکه در سماع سه چیز نگاه باید داشت مکان و زمان و اخوان که هر وقت که وقت دل مشغول باشد
یا وقت نماز بود یا وقت طعام خوردن یا وقتی بود که دلها بسببی پراگنده و مشغول باشد سماع بی فایده بود و اما مکان
چون راه گذری باشد یا جایی ناخوش یا تاریک بود یا خانهٔ ظالمی بود همه وقت شوریده شود و اما اخوان آن باشد
که هر که حاضر بود اهل سماع بود چون متکبری از اهل دنیا یا قرای منکر یا متکلفی حاضر بود که هر زمان بتکلف حالت و رقص کند
یا قومی از اهل غفلت حاضر باشند که سماع بر اندیشهٔ باطل کنند یا بحدیث بیهوده مشغول باشند و بهر جانبی می نگرند و حرمت
نگاه ندارند یا قومی زنان نظارگی باشند یا در میان قوم جوانان باشند که از اندیشهٔ یکدیگر خالی نباشند این چنین سماع
بکار نیاید پس کسانی که اهل باشند و بسماع بنشینند ادب آنست که همه سر در پیش افکنند و در یکدیگر ننگرند و همگی
خود بدان دهند و در میانه سخن نگویند و آب نخورند و دست و سر نجنبانند و از جوانب ننگرند و بتکلف هیچ
حرکت نکنند بلکه چنانکه در تشهد نماز نشینند بادب بنشینند و همه دل با حق تعالی دارند و منتظر آن باشند که تا چه
فتوح پدید آید از غیب بسبب سماع و خویشتن نگه دارند تا باختیار بر نخیزند و حرکت نکنند و چون کسی بسبب
غلبات وجد بر خیزد با وی موافقت کنند و اگر دستار وی بیفتد دستار بنهند و این همه اگرچه بدعت است و از صحابه
و تابعین نقل نکرده اند لیکن بدعت مذموم آن بود که بر مخالفت سنتی باشد اما حسن خلق و دل مردمان شاد کردن در شرع
محمود است و هر قومی را عادتی بود و با ایشان مخالفت کردن در اخلاق ایشان بدخویی بود و رسول صلی الله علیه وسلم گفته است
خالقوا الناس باخلاقهم با هر کسی زندگانی بر عادت و خوی وی کنید چون آن قوم بدین موافقت شاد شوند و از این
مخالفت مستوحش شوند موافقت ایشان از سنت بود و صحابه رضی الله عنهم رسول را صلی الله علیه وسلم بر پای نخاستندی که
وی آنرا کاره بودی ولیکن چون جایی عادت شد که برپای ناخاستن موحش بود برخاستن برای دلخوشی آن را اولیتر
بود که عادت عرب دیگرست و عادت عجم دیگر والله اعلم ه فی تبعیة العوارف از جمله مستحسنات متصوفه اجتماع

ایشانست برای سماع غنا والحان واستحضار قوّال از بهر آن و بعضی از مشایخ متأخر آن را وضع کرده اند و مستحسن داشته اگرچه
این رسم در عهد حضرت رسول صلی الله علیه وسلم و زمان صحابه و تابعین و علما و مشایخ سلف رضی الله عنهم نبوده است و صورت بدعت
ولیکن مزاحم سنتی نیست پس مذموم نبود خصوصا که مشتمل باشد بر فواید یکی آنکه اصحاب ریاضات و مجاهدات را گاه گاه از کثرت
معاملات کلالی و ملالی در قلوب و نفوس پدید آید و قبضی و یأسی که موجب فتور اعمال و قصور احوال بود عارض شود پس مشایخ متأخر
از بهر دفع این عارضه و رفع این حادثه ترکیبی روحانی از سماع اصوات طیبه و الحان متناسبه و اشعار مهیجه مشوقه مروحه مشروع
بود فرموده اند و ارباب مجاهدات و ریاضات را بر تناول آن بوقت حاجت تحریض نموده. فایده دوم آنکه سالکان را در اثناء
سیر و سلوک بسبب ظهور و استیلاء صفات نفوس و غفلات و حجبات بسیار افتد و شاید که بدان سبب مدتی طریق مزید احوال
بر ایشان مسدود گردد و بطول فراق سورت اشتیاق نقصان پذیرد پس ممکن بود که مستمع را در سماع الحان لذیذه یا غزلی که وصف
الحال او باشد حالی غریب که محرک دواعی شوق و مهیج نوازع محبت گردد روی نماید و آن وقفه یا حجبه از پیش برخیزد و باب مزید مفتوح
شود. فایده سیوم آنکه اهل سلوک را که حال ایشان هنوز از سیر بطیر و سلوک بجذبه و محبی بمحبوبی نینجامیده باشد در اثناء سماع ممکن
بود که سمع روح مفتوح گردد و لذت خطاب ازل و عهد اول یاد آید و طایر روح بیک نهضه و نفضه غبار هستی و نداوت حدوث
از خود بیفشاند و از علایق قلب و نفوس و جمله اکوان مجرد گردد واتی لیعروني لذکراک نفضة کما انتفض العصفور بلّله القطر
و آنگاه در فضاء قرب ذات در طیران آید و سیر سالک بطیر و سلوک بجذبه و محبی بمحبوبی مبدل گردد و بیک لحظه چندان راه قطع کند که
سالها بسیر و سلوک در غیر سماع نتواند کرد و سماع با یاران هم درد باید و از کسی باید شنید که صاحب درد بود و از سر صدق و
ارادت گوید و بنا جمعیت باید که بر قاعده صدق و اخلاص و طلب مزید حال و صفاء باطن و جمعیت خاطر باشد نه بنا بر
دواعی نفسانی و حظوظ طبیعت چنانکه عادت متصوفه رسمی است از گرم داشتن بازار تشیخ و غیر آن که محل انکار اهل دیانت است
و گفته اند لا یصلح السماع الا لمن کان نفسه میتة و قلبه حیا و خاصیت سماع آنست که هرچه بر ولایت بشریت سلطنت دارد
آن را تقویت کند و غالب ترگرداند پس در حق طایفه که سر ایشان بمحبت و ارادت حق سبحانه مشغول باشد سماع ممد و معاون بود
بر طلب کمال و در حق فریقی که ضمیر ایشان بهوا ممتلی بود موجب هلاک و وبال باشد و از اینجاست منشأ اختلاف اقوال ائمه رحمهم الله
در تحلیل و تحریم سماع و وجد در سماع اگرچه کمال حال مبتدیان است ولیکن نقصان حال منتهیان است چه وجد عبارتست
از باز یافتن حال شهود و باز یافتن بعد از گم کردن بود پس واجد در سماع بحقیقت فاقد بود و سبب فقدان حال شهود
ظهور صفات وجود است و صفات وجود یا ظلمانی بود و آن صفات نفسانی است که حجبت مبطلان است یا نورانی بود
و آن قلبی باشد که حجبت محققان است و مثار وجد در سماع یا مجرد نغمات طیبه و اصوات متناسبه باشد و تلذذ از آن نصیب
روح بود و پس یا مجموع اصوات طیبه با معانی ابیات و التذاذ از آن مشترک بود میان ارواح و قلوب در حق محققان و میان
ارواح و نفوس در حق مبطلان و در مجرد نغمات که روح باستلذاذ آن مشغول بود قلب استراق سمع کند در حق محق و نفس
در حق مبطل و منتهیان را که بجهت خلاص از حجاب وجود حال شهود دایم بود و سماع مخاطبات حق متواتر سماع الحان
انزعاج نتواند کرد چه انزعاج بواسطه هجوم حالی غریب پدید آید و اهل شهود دایم و سماع متواتر را حالی شهود و سماع خطاب
غریب و عجیب ننماید لاجرم از آن منزعج نشوند سهل بن عبد الله رحمه الله فرموده حالی قبل الصلوة کحالی فی الصلوة و این
اشارت است بدوام حال شهود و هر که او را این مقام بود حال او در سماع همچنان بود که پیش از سماع و هر دل که پیوسته حاضر
حق تعالی بود و القا سمع کند از هر آوازی که بشنود خطاب الهی فهم کند پس سماع او موقوف نبود بر نغمات الحان آدمی و این
چنین کس که سماع او متصل باشد پیوسته بدل حاضر غیب بود و گوش باطنش از حدیث النفس خالی نباشد پس گاه خطاب الهی
شنود و گاه تسبیح ذرات وجود و گاه از داخل شنود و گاه از خارج و گفته اند اهل سماع سه طبقه اند طبقه ارباب
حقایق که ایشان در سماع مخاطبه حق سبحانه شنوند با خود و طبقه دیگر اهل مناجات که بواسطه معانی ابیات که در سماع می شنوند
بدل با حق عز و علا خطاب کنند و ایشان بصدق مطالب باشند در آنچه بآن اشارت می کنند و طبقه سیوم فقراء مجرد اند

محققان

که جمیع علاقات دنیا و آفات آن قطع کرده باشند و سماع ایشان بطیبة القلب باشد و این طایفه بسلامت نزدیک تراند
و از جمله آداب سماع آنست که بعد از خلاص نیت در مجمع شیخی یا مقتدی که حضور او مغتنم بود حاضر باشد و اهل
سماع اخوان موافق و طالبان صادق باشند و اگر مجمع سماع مشتمل باشد بر بعضی محرمات چون لقمه ظلمه و اشراف
زنان و حضور امردان یا مکروهات چون حضور ناجنسی که او را ذوق سماع نبود و بنظر انکار نگرد یا صاحب جاهی
از ارباب دنیا که با او بتکلف و مدارات باید بود یا حضور کسی که بتکلف و دروغ اظهار وجد کند و بتواجد کاذب
وقت بر حاضران مشوش گرداند طالبان صادق را اجتناب از چنین مجمع لازم بود و طریق واجد صادق آنست
که در سماع حرکت نکند تا آنگاه که وجودش از حرارت سماع بنحوی تمام یابد و صدور حرکات از او بر وجهی بود که دفع
آن نتواند کرد چون مرتعش ه تمت قدس الله روحه العزیز و رزقنا الله بفضله فتوحه

٩

في نوادر الاصول في الاصل الثالث والاربعين والمائتين حدثنا ابي رحمه الله قال حدثنا محمد بن حميد الاصبهاني قال حدثنا
عنبسة بن عبد الرحمن القرشي عن ابي الحسن المدايني عن علي بن ابي طالب رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم
النظر الى محاسن المرأة سهم من سهام ابليس مسموم فمن صرف بصره عنها رزقه الله سبحانه عبادة يجد حلاوتها اي
مع ما يقع له من ثواب الآخرة وروي في الخبر عن ابي بن كعب رضي الله عنه ما ترك عبد شيئا من الدنيا لله عز وجل
الا اتاه الله سبحانه خيرا منه وافضل في محاسن المرأة مجالس الشيطان وموضع زينته التي قال لأزينن لهم في
الارض وعن خالد بن ابي عمران رضي الله عنه قال لا تتبعن البصر النظر فربما نظر العبد نظرة ينغل منها قلبه
كما ينغل الاديم في الدباغ فلا ينتفع به فهو ما ذكر من السهم المسموم تمت قدس سره و نور مرقده و مضجعه

واذا الارض مدت وچون زمین بارکشیده شود وزیادت شود در وسعت او بر روی زمین هیچ کوهی نماند وشته نماند کل زمین هموار شده
وبیندازد آنچه در اندرون او بود از اموات ودفاین وخالی شود ودر غایت خلو وغلو کند در تهی شدن تا هیچ چیز در وی نماند تعالی
تکرم الکریم وترحم الرحیم اذا بلغا جهدهما فی الکرم والرحمة وطاعت دارد پروردکار او عز وجل در بیرون انداختن آنچه در
جوف او بود ودر تخلی وسزاوار است زمین که قضا وحکم خداوند را سبحانه انقیاد کند جواب اذا محذوفست تا وهم هر
چیزی رود یا اکتفاست بجواب سوره تکویر وانفطار یا جواب مدلول فملاقیه است ای اذا انشقت السماء چون خیمه بیلکون
آسمان بردر دارم چه لای الانسان کدح ای آدمی هر آینه تو کار کنندهٔ برنج تا وقت رسیدن پروردکار تو یعنی تا زمان مردن
وآنچه بعد از مرگ است از احوال که بمنزله لقاست رنج کشیدنی وقیل الی ربک ای الی جزائه کذا فی تفسیر مولانا تاج الدین رحمه الله
فاذا جاءت الصاخة پس چون بیاید آواز کننده یعنی نفخه اسرافیل تا آواز گوش دارنده یقال صخ لحدیثه شنیدن
سخن او را وصف نفخه بصاحب مجازاست ومراد شنیدن خلایق است وفی الصحاح الصاخة الصیحة تصم لشدتها تقول
صخ الصوت الاذن یصخها صخا ومنه سمیت القیامة الصاخة قوله اقتدا برعاع الغافلین فی الصحاح ترعرع
الصبی ای تحرک ونشاء والرعاع الاحداث الطغام والطغام اوغاد الناس وسفلتهم والرغد والوغد قدح من سهام
المیسر لانصیب له وفی الاساس هو وغد من الاوغاد دنی واصله سهم لاحظ له الرجل الدنی الذی یخدم بطعام بطنه تقول
منه وغد الرجل بالضم وفی المغرب صبی مترعرع اذا کاد یجی وزعشر سنین او قد جاوزها وفی حاشیة الصحاح الرعاع
من الناس الرذال الضعفاء وهم الذین اذا فزعوا طاروا یقال للنعامة رعاعة لانها کانها ابدا منخوفة فزعة والرعرعة
اضطراب الماء الصافی الرقیق علی وجه الارض وفی الاساس فلان رعاعة من الرعاع وفی الحدیث انی اخاف علیکم
رعاع الناس ما ینظرون الا صیحة واحدة الآیه انتظار نمیکنند مگر یک بانگ برزدن را یعنی نفخه اسرافیل را بار
اول ومراد آن قوم بودند که دران زمان باشند ودر کنز امثال کافران عصر رسول صلی الله علیه وسلم تا گاه بگیرد ایشان را صیحه
وایشان مشغول بخصومات در معاملات وخرید وفروخت فلا یستطیعون توصیة الآیه پس نتوانند وصیت کردن ونه باهل واولاد
ومنازل خود باز کردند هر کس بهمان جا که باشند میرند یا حسرة علی العباد الآیه ای دریغ بر بندکان یعنی منکران انبیا
ورسل علیهم الصلوة والسلام معهود مراد بود بدلیل سوق کلام حسرة را نداکردن جهت مبالغه است در شدت حال آن قوم
یعنی ای حسرت حاضر باش که وقت حضور تست یعنی سزاوار اند اهل تکذیب وانکار بتحسر متحسران وتلهف متلهفان
بر ایشان وبر حرمان ایشان از سعادت واستحقاق عقوبات وقیل لفظ او لفظ نداست ومعنی او تعجب یعنی زهی مستحق
حسرت که بودند بسان استحقاق حسرت فرمود ما یأتیهم من رسول الآیه حکایت ماضی است نمی آمد بایشان هیچ پیغامبری
الا او را استهزا می کردند وبروی می خندیدند اکنون جای آنست که بر ایشان بگریند الم یروا کم اهلکنا قبلهم من القرون
اندیدند وندانستند که چه بسیار هلاک کردیم پیش از ایشان از قرون ماضیه انهم الیهم لا یرجعون که بدرستی که ایشان
یعنی اقوام مهلکه بایشان باز نمی گردند انهم بدل کم اهلکنا است ومعنی عدم رجوع ومعنی اهلاک متحد است والم یروا انهم
الیهم لا یرجعون مستفهم است کم اهلکنا معمول الم یروا نیست ما قبل استفهام در استفهام عمل نکند اما من حیث المعنی
متعلق است باو همچو تعلق فعل بمفعول وان کل لما ان نافیه است ولما یعنی الا ونیند هم ایشان مگر یکبار نحضر ترک
حاضر آورده کان همه را یکبار حاضر آوریم بقیامت وجزای خود بیابند لقد حق القول علی اکثرهم فهم لا یؤمنون بدرستی که
واجب وثابت شد وعید عذاب یعنی لاملان جهنم من الجنة والناس اجمعین بر بیشتر ایشان پس ایشان نگروند
وحکم او سبحانه رد نشود انا جعلنا فی اعناقهم الآیه بدرستی ما کردیم در گردنها ایشان غلها پس آن غلها پیوسته است
با زنخدانها پس ایشان سر در هوا مانندگان والمقمح الذی یرفع راسه یقال قمح البعیر یقمح اذا رفع راسه من الماء بعد
الری این مثل تصمیم واصرار جمعی از کفار است که نخواستند گرویدن وبر گردیدن بکسی که در گردن او غل بود ودو طرف

حلقه غل بیخ زنخدان او وسر آن بیخ در زیر زنخدان او نتواند سر فرو آوردن وبیمین ویسار نظر کردن حال این کفار در سر
فرو نا آوردن واعراض از قبول رسول صلی الله علیه وسلم وتواضع ناکردن والتفات ناکردن بدین حق بدان مغلول می ماند
وجعلنا من بین ایدیهم سدا ومن خلفهم سدا فاغشیناهم فهم لا یبصرون ای فاغشینا ابصارهم سدا فی الحرفین بالفتح
حمزه وعلی وحفص وابوزید الباقون بالضم قیل هما لغتان کالضعف والضعف والفقر والفقر فالفتح حجازی
والضم تمیمی وقیل ما تراه الاعین فهو سد بالفتح وما کان غیر مرئی فهو سد بالضم وقیل السد بالضم اسم وبالفتح
مصدر مثله دیگر کردیم از پیش ایشان واز پس ایشان کوهی پس فرو پوشیدیم بینایهای ایشان پس
ایشان نمی بینند حال ایشان در نا دیدن راه حق سبحانه بحال کسی ماند که پیش وپس او کوه بود نه از پیش چیزی تواند
دیدن نه از پس وبا حایل باز دیدن ومانع چشم او نیز پوشیده بود این کوردلان نه آنچه در پیش دارند ونه آنچه
از پس گذاشته اند می بینند نه بقا آخرت را می بینند تا آخرت را کار سازند ونه فنا دنیا را می بینند تا روی از و
بگردانند وسواء علیهم ءانذرتهم الآیه لفظ استفهام است ومعنی خبر ای سواء علیهم الانذار وعدمه وبرابراست
بر ایشان بیم کردن وبیم ناکردن نگروند وتخویف وانذار مر ایشان را منفعت نکند ووعظ ونصیحت فایده نمیدهد انذار
ومنفعت میکند آنرا که متابعت کند قرآن را یا وعظ را وبر موجب او رفت وترسید از خداوند بخشاینده عز وجل
بغیب نادیده عذاب را از خلاف فرمان حق سبحانه حذر کرد پس بشارت ده آن موقن را بغفران سیئات ومزد کرامی
یعنی جنات ودرجات که در جنان موعود ترسکاران است سهل بن سعد رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
انا وکافل الیتیم فی الجنة هکذا واشار بالسبابة والوسطی وفرج بینهما شیئا اخرجه البخاری والترمذی وابو داود
الا ان ابا داود قال وفرق بین اصبعیه الوسطی والتی تلی الابهام ابو هریرة رضی الله عنه ان رسول الله صلی الله علیه وسلم
قال انا وکافل الیتیم فی الجنة کهاتین له ولغیره وقال مالک بن انس رضی الله عنه باصبعیه السبابة والوسطی هذه
روایة مسلم رحمه الله وارسله مالک رحمه الله فی الموطا عن صفوان بن سلیم رضی الله عنه
ح

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين والعاقبة للمتقين ولا عدوان الا على الظالمين والصلوة والسلام على سيد الانبياء والمرسلين محمد وعلى آله اجمعين اما بعد فيقول العبد الفقير المذنب الجاني المحتاج الى قطرة من بحار الرحمة الرباني اضعف الخلق علي بن شهاب بن محمد الهمداني عفى الله عنه بكرمه ووفقه الله لشكر نعمه اخبرني شيخي وسيدي وسندي واستادي ومن عليه في العلوم الدينية اعتمادي سلطان المحققين قدوة المحدثين وارث علوم الانبياء والمرسلين نجم الحق والدين ابو المياس محمد بن محمد ابن احمد الاذكاني متع الله المسلمين ببركات انفاسه الشريفة قال اخبرني الامام العلامة البارع الكامل ابو المجامع صدر الحق والدين ابرهيم بن شيخ الشيوخ في العالم ستر الله في الارضين سعد الحق والدين محمد بن المويد الحموي الجويني قال اخبرني الشيخ الامام يحيى بن الحسين بن عبد الكريم الكرخي قال اخبرنا الشيخ الامام مجد الدين ابو عبد الرحمن ابن ابي القسم قال اخبرنا الامام حجة الاسلام ابو القسم عبد الله بن حيدر القزويني قال اخبرنا الشيخ الامام حجة الاسلام ابو عبد الله بن محمد بن الجويني قال اخبرنا الخطيب ابو منصور بن عبد الرحمن بن احمد التاجي الجاجرمي قال اخبرنا ابو عبد الله محمد بن عبد الله الشيرازي المعروف بابن باكويه في شهور سنة خمسين واربعمائة قال اخبرنا ابو اسحق ابرهيم بن محمد بن محمد الجناري بجنادة وهي قرية بين الاستراباد وجرجان قال اخبرنا ابرهيم بن محمد الطوسي حدثنا ابو عبد الله محمد بن محمد الشكشكي قال حدثنا محمد بن مقاتل الرازي قال حدثنا ابو العباس جعفر بن الهرون الواسطي قال حدثنا سمعان المهدي عن انس بن مالك رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم وهو **الحديث الاول** ليس للمؤمن المستقيم غم الموت ولا وحشة القبر ولا فزع يوم القيمة وتلا هذه الآية ان الذين قالوا ربنا الله ثم استقاموا فلا خوف عليهم ولا هم يحزنون **الحديث الثاني** بهذا الاسناد قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لكل شيء

حيلة وحيلة الذنوب التوبة **الحديث الثالث** بهذا الاسناد قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ما من مؤمن يبكي من خشية الله تعالى الا غفر الله ذنوبه وان كانت اكثر من نجوم السماء **الحديث الرابع** بهذا الاسناد قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ما من مؤمن يتكلم بكلمة لا يريد بها وجه الله الا تباعد من الجنة مسيرة خمسمائة عام **الحديث الخامس** بهذا الاسناد قال رسول الله صلى الله عليه وسلم السخي في جوار الله عز وجل وانا رفيقه والبخيل في النار ورفيقه ابليس **الحديث السادس** بهذا الاسناد قال رسول الله صلى الله عليه وسلم المؤمن لا ينجو من عذاب الله حتى يترك اربعة البخل والكذب وسوء الظن بالله والكبر **الحديث السابع** بهذا الاسناد قال رسول الله صلى الله عليه وسلم صنفان من امتي لا ينالهما شفاعتي الامير الجائر والفاسق المعلن لفسقه **الحديث الثامن** بهذا الاسناد قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا كان يوم القيمة نادى مناد من تحت العرش اين الذين يتعبون انفسهم في خدمة المؤمنين قوموا وادخلوا الجنة انتم وادخلوا من شئتم فان الرب عز وجل عنكم راض ثم يقومون ويدخلون الجنة قبل ان يقول واحد منكم سبحان الله **الحديث التاسع** بهذا الاسناد قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ثلثة يكونون في ظل العرش يوم لا ظل الا ظله امام عادل ومؤذن حافظ على الاذان وقاري يقرء كل يوم مائتي آية **الحديث العاشر** بهذا الاسناد قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من اطعم جائعا يريد به وجه الله وجبت له الجنة ومن كسا مسلما ثوبا يريد به وجه الله عز وجل البسه الله تعالى يوم القيمة من ثياب الجنة **الحديث الحادي عشر** بهذا الاسناد قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا كان يوم القيمة نادى مناد اين المراؤن اين المخلصون قوموا هاتوا اعمالكم وخذوا الجزاء من سيدكم ثم قال لا يصيب المرائي من عمله شيء الا حسرة وندامة وشقاوة **الحديث الثاني عشر** بهذا الاسناد قال

الجار الذي يجاورك تقول جاورته مجاورة وجوارا وجوارا

وحقيقة الاخلاص لا تكون الا في مقام الفناء

رسول الله صلى الله عليه وسلم اقبلوا الحكمة ولو من المنافق الحديث الثالث عشر
بهذا الاسناد قال رسول الله صلى الله عليه وسلم الملوم كل الملوم عند الله عز وجل
يوم القيمة الذي كان مصرا على الذنوب ويتمنى على الله المغفرة الحديث الرابع عشر
بهذا الاسناد قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من ترك الجدال وقول الزور كان
معي في الجنة الحديث الخامس عشر بهذا الاسناد قال رسول الله صلى الله عليه وسلم
من اكتسب بقدر قوته ولم يسأل الناس لا يعذبه الله يوم القيمة الحديث
السادس عشر بهذا الاسناد قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ما من احد اضاف
ضيفا فاكرمه بما وجد الا فتح الله له بابا من الجنة ومن لم يكرم ضيفه
فليس مني الحديث السابع عشر بهذا الاسناد ان رسول الله صلى الله عليه وسلم
يقول في دعائه اللهم اني اعوذ بك من خليل ماكر عيناه تراني وقلبه
يرعاني ان رأى مني حسنة دفنها وان رأى مني سيئة اذاعها الحديث
الثامن عشر بهذا الاسناد قال رسول الله صلى الله عليه وسلم الصلوة نور قلب
المؤمن والصوم جنة من النار والصدقة ظل لصاحبها من حر يوم
القيمة الحديث التاسع عشر بهذا الاسناد قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من
نهر سائلا جائعا على بابه عذبه الله عز وجل في النار الف سنة الحديث
العشرون بهذا الاسناد قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ليس للمؤمن شيء
خيرا من حسن الخلق الحديث الحادي والعشرون بهذا الاسناد قال
رسول الله صلى الله عليه وسلم كل نفقة في غير طاعة الله تعالى فهو اسراف ثم
قرأ ولا تبذر تبذيرا ان المبذرين كانوا اخوان الشياطين وكان
الشيطان لربه كفورا الحديث الثاني والعشرون بهذا الاسناد قال
رسول الله صلى الله عليه وسلم افضل العلم الذي يحتاج الناس اليه ثم قال
طوبى للعلماء طوبى للزهاد ويل لاهل السوق الحديث الثالث و
العشرون بهذا الاسناد قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اطلبوا الحاجات

من رحماء امتي ولا تطلبوا الحاجات من اهل الشين يعني السفلة الحديث
الرابع والعشرون بهذا الاسناد قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان اهل الصلاح
والعافية لا يحتاجون الى شفاعتي وانما شفاعتي لاهل الكبائر من امتي
الحديث الخامس والعشرون بهذا الاسناد قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لاهل
الرياء ليس على وجوههم نور ولا بهاء ولم يجعل الله في رزقهم بركة وهم
عند الله تعالى انتن من الجيفة وليس في النار قوم اشد عذابا من اهل
الرياء الحديث السادس والعشرون بهذا الاسناد قال رسول الله صلى الله عليه وسلم
من ترك عمل الدنيا بعمل الآخرة ويريد به ما عند الله عز وجل اعطاه الله تع
مثل ثواب ايوب الصابر عليه السلام الحديث السابع والعشرون بهذا
الاسناد قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اشرار الناس التجار والزراع الا
من شح على دينه الحديث الثامن والعشرون بهذا الاسناد قال رسول الله صلى الله
عليه وسلم ليس الغنى من كثرة العروض ولكن الغنى غنى النفس الحديث
التاسع والعشرون بهذا الاسناد قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من احب رجلا
محتسبا اعطاه الله تعالى اجر نبي من انبياء بني اسرائيل الحديث الثلثون
بهذا الاسناد قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من اكل طعاما بشهوة حرم الله
تعالى الحكمة على قلبه ومن تركها رزقه الله الحكمة الحديث الحادي والثلثون
بهذا الاسناد قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ما من عبد يترك شيئا من
الدنيا الا اعطاه الله تعالى في الجنة مائة قصر من ياقوتة حمراء الحديث
الثاني والثلثون بهذا الاسناد قال رسول الله صلى الله عليه وسلم الفقر شين
عند الناس وزين عند الله عز وجل يوم القيمة الحديث الثالث والثلثون
بهذا الاسناد قال رسول الله صلى الله عليه وسلم الزاهدون هم الآمنون
يوم القيمة الحديث الرابع والثلثون بهذا الاسناد قال رسول الله صلى الله
عليه وسلم ثلث يشفعون في الناس مثل شفاعة النبيين العالم والخادم

وَالفقيرُ الصَّابِرُ الحديث الخامسُ والثلثون بهذا الاسناد قال رسول الله صلى
الله عليه وسلم ركعتان من مؤمنٍ فقيرٍ صابرٍ في فقره أحبُّ الى الله تعالى
من سبعين ركعةً من غنيٍّ شاكرٍ الحديث السادسُ والثلثون بهذا
الاسناد قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ما من أحدٍ يأخذ من الدنيا شيئاً من
غير حاجةٍ إلا أوجبت له العقوبةُ وما من أحدٍ يترك من الدنيا شيئاً
إلا أعطاهُ الله تعالى درجةً في الجنة الحديث السابع والثلثون بهذا
الاسناد قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ما من عبدٍ يطلب من الدنيا
شيئاً إلا نقص من الآخرة بقدرِ ما أخذ من الدنيا الحديث الثامن
والثلثون بهذا الاسناد قال رسول الله صلى الله عليه وسلم إنّ لله تعالى عباداً
في الأرض قلوبهم أنورُ من الشمس وفعلهم فعلُ الانبياء وهم عند الله
أفضلُ من الشهداء ليس لهم من الدنيا قليلٌ ولا كثيرٌ وهم راضون
بقسمِ الله تعالى والله عنهم راضٍ الحديث التاسع والثلثون بهذا
الاسناد قال رسول الله صلى الله عليه وسلم إذا كان يومُ القيمة نادى منادٍ على
رؤوس الاولين والآخرين من كان له عند الله حقٌّ فليقم فيقوم أناسٌ
فيقولون لنا عند الله حقٌّ فيقول الملائكة بأيِّ شيءٍ لكم عند الله حقٌّ
فيقولون باحتمالِ الظلمِ عن إخواننا وبحبِّ الفقراءِ وبعطيّتنا
من أموالنا الفقراءَ فيقول الله عز وجل صدقتم عبادي أدخلوا
الجنةَ فليس عليكم حَبْسٌ ولا حسابٌ ولا عذابٌ فيقول الملائكة
طوبى لكم كان عملكم ومؤنتكم يسيراً وثوابكم دائماً كثيراً الحديث
الاربعون بهذا الاسناد قال رسول الله صلى الله عليه وسلم إنّ في النار
أقواماً من أهل التوحيد فينادون إلهنا وسيّدنا ومولانا نحن
أهلُ التوحيد في دار الدنيا ونحن مخلصون لك بالتوحيد فغلبت
علينا أهواءُ أنفسنا حتى عملنا بأمر الشيطان ووقعنا في النار

المؤنة فعولة من مأن وهو الشدة والتعب صح

مع أعمالِ الكفارِ والمنافقين فأغثنا بحقِّ القرآنِ والتوحيدِ فيقول
الله تعالى أنا أغيثكم إذهب يا جبريل أخرج عبادي المؤمنين من
النارِ فعند ذلك يقول الكفارُ يا ليتنا كنّا منهم فينادي منادٍ يا أهل
الشقاءِ أنتم أهلُ الشركِ والنفاقِ ليس لكم مخرجٌ أبداً طعامكم
فيها زقّومٌ وشرابكم الحميمُ وقرناؤكم الشياطينُ ٥ أعاذنا الله
تعالى من أليم عذابه وجعلنا ممّن أيّده بروائح نسيم الأنس فجذبه
ذلك الى بساط القرب إنّه قريبٌ مجيبٌ جوادٌ كريمٌ رؤوفٌ رحيمٌ
والحمد لله وحده والسلام على من اتّبع الهدى
وصلى الله على خير خلقه محمد وآله أجمعين

تمت

آن دم که زهر دو کون آثار نبود • بر لوح وجود نقش اغیار نبود
معشوقه وعشق وما بهم می بودیم • در گوشهٔ خلوتی که دیار نبود

قال الشيخ علاء الدولة والدين السمناني قدس الله روحه اقبل نصيحتي واجتهد في طلب
المعالي اليوم الذي معك الآلات وادوات اكتساب الكمالات والاختيار الوهبي
ولا تكن مقصراً في حقك لئلا تعذب بحسرة الفوت التي هي اشد العقوبات
ومن يكتسب بهذه الآلات والادوات الدركات فكيف يتوقع الدرجات والمقامات ٥

نقلست که شیخ سهل بن عبد الله
رحمه الله گفت که یاد دارم که حق
تعالی بگفت الست بربکم ومن گفتم
بلی وگفت در شکم مادر خویش را
یاد دارم وبعضی از مشایخ اکابر
قدس الله ارواحهم گفته اند که ازین
طایفه کس باشد که در عالم ارواح تدبیر
اجزای بدن خود کند پیش از اجتماع
وتعلق روح او به بدن او ٥

ازعلم بعین آمد و از گوش بآغوش
فلو تغلت فی البحر و البحر مالح
لاصبح ماء البحر من ریقها عذبا

عن ابن عباس رضی الله عنهما الذی کان مکتوبا علی عصا موسی علیه السلام هو هذا هی مه
آه به یاهیا شراهیا وکان معنی هذه الکلمات انا الاول انا الآخر انا الحی الذی
لایموت ابدا وان علقت هذه الکلمات علی مهد الطفل کان محفوظا من جمیع البلیات له
قیل للشیخ ما بقی منک ما تحب الحیوة لاجله فقال البکاء علی الذنوب ولقد احسن
من قال عمر ابدی بایدم تا عذر خواهیها کنم • زان سجدها کاورده ام بی قبله ابروی او •

از شیخ ابوالحسن خرقانی قدس سره منقولست که هرکه بعداز نماز بامداد یازده بار این
دعا را بخواند خدای تع اورا صد و بیست سال عمر بخشد و اگر او در دنیا صد و بیست سال
عمر نیابد دست آن کس و دامن ابوالحسن و از شیخ سوال کردند که ثواب آخرت چه باشد
شیخ قسم یاد کرد که اگر دریاهای عالم مداد گردد و درختان عالم قلم ثواب این دعارا
از هزار یکی نتوانند نوشت دعا اینست اللهم اجعلنی محبوبا فی
قلوب المؤمنین وبلغنی وبشرنی الی مائة وعشرین سنة فالله
خیر حافظا وهو ارحم الراحمین وصلی الله علی خیر خلقه محمد وآله اجمعین
و از شیخ اوحدالدین کرمانی طیب الله ثراه نیز منقولست که هرکه بعداز
وضو این دعارا بخواند صد و بیست سال عمر یابد
ابوالحسن خرقانی را و اوحد کرمانی هیچیک شیعه نبوده اند سخن شیخی هم عجب ارکنند

گر میخواهی که مرد مقبول شوی •
جاوید ز شغل خلق معزول شوی •
آخر چو باده هم توان شد مشغول •
افسوس بود به هیچ مشغول شوی •